

آسیب شناسی خانواده مهدوی در برابر جریان های انحرافی: تحلیل گسست های معرفتی، گرایشی و کنشی در افق تمدن سازی

مهرداد ندرلو^۱

عزالدين رضا نژاد^۲

چکیده

در گفتمان انقلاب اسلامی، «خانواده» کانون اصلی تربیت نسل منتظر و زمینه ساز تمدن نوین اسلامی است. با این حال، ظهور جریان های انحرافی مهدوی، کارکرد تمدنی این نهاد را با چالش های جدی مواجه ساخته است. پژوهش حاضر با روش تحلیل کیفی با رویکرد داده بنیاد و بهره گیری از چارچوب نظری «کنش متقابل نمادین»، چگونگی تأثیرگذاری این جریان ها را بر فروپاشی ساختار خانواده مهدوی واکاوی می کند. یافته ها نشان می دهد که جریان های انحرافی با نفوذ در سه سطح «بینش»، «گرایش» و «کنش»، نظام معنایی خانواده را تخریب می کنند. در سطح بینش، با تحریف نمادهایی چون انتظار و ولایت، عقلانیت دینی را تضعیف می کنند. در سطح گرایش، با تغییر گروه های مرجع، دلبستگی های عاطفی را از جامعه و خانواده به سوی فرقه منحرف می سازند. نهایتاً در سطح کنش، با ترویج انزواگرایی، مناسک سازی های کاذب و تقدس بخشی به رفتارهای ناپهنجار، خانواده را از مسیر «کنشگری تمدنی» خارج می کنند. نتیجه آن که این جریان ها با تبدیل «انتظار پویا» به «انتظار ویرانگر»، خانواده را به ضد کارکرد خود در هندسه تمدن اسلامی بدل می سازند.

واژگان کلیدی: خانواده مهدوی، جریان های انحرافی، گسست معرفتی، تمدن نوین اسلامی، کنش متقابل نمادین، سبک زندگی.

۱. دانش پژوه سطح چهار مرکز تخصصی مهدویت، قم، ایران (نویسنده مسئول).
ndrlwmhrdad5@gmail.com

۲. استاد تمام جامعة المصطفی و عضو پیوسته انجمن کلام حوزه علمیه قم، ایران.
rezanejad@yahoo.com

مقدمه

در منظومه فکری تشیع، مهدویت صرفاً آموزه‌ای اعتقادی نیست، بلکه بنیان یک نظام منسجم معرفتی، اخلاقی و تمدنی برای تحقق جامعه توحیدی و عدالت الهی است. این آموزه با تأکید بر «انتظار فعال و مسئولانه»، نقشه راهبردی حرکت امت اسلامی را ترسیم می‌کند. در این چارچوب، خانواده به عنوان کوچک‌ترین و مؤثرترین نهاد تربیتی، در تداوم ایمان، پرورش نسل منتظر و تحقق تمدن نوین اسلامی نقشی بنیادین دارد.

ایفای کارآمد این نقش به تحقق پیوستگی درونی خانواده در سه سطح اساسی منوط است: نخست، پیوستگی معرفتی، یعنی فهم صحیح و منسجم از اعتقادات مهدوی؛ دوم، پیوستگی گرایشی، که در دلبستگی عاطفی و محبت ولایی به ارزش‌های مهدوی تجلی می‌یابد؛ و سوم، پیوستگی کنشی، که نمود عینی این شناخت و گرایش در رفتارها و مشارکت فعال برای زمینه‌سازی تمدنی است. تحقق هم‌زمان این سطوح سه‌گانه، شرط شکل‌گیری «خانواده مهدوی» و ایفای نقش تمدن‌ساز آن است؛ در حالی‌که هرگونه اختلال در این پیوستگی، ظرفیت تمدن‌سازی خانواده را به شدت تضعیف می‌کند.

آسیب‌پذیری خانواده مهدوی، از نقطه گسست میان این سه سطح آغاز می‌شود. جریان‌های انحرافی سازمان یافته، برای اخلال در انسجام جامعه شیعی، آگاهانه این پیوستگی را هدف قرار داده و الگوهای ناسازگار با تمدن اسلامی را بازتولید می‌کنند. این روند معمولاً با تحریف مفاهیم در سطح معرفتی آغاز شده، با القای دلبستگی‌های جایگزین در سطح گرایشی تثبیت می‌شود و نهایتاً در کنش‌های مغایر با جهت‌گیری تمدنی عینیت می‌یابد.

در این زمینه، در دهه‌های اخیر، جریان‌های انحرافی مهدوی با بهره‌گیری از ارتباطات نوین و فضای مجازی، اقتدار نهادهای سنتی تولید معرفت را تضعیف کرده‌اند.^۱ ظهور مدعیان

۱. برخی نویسندگان با استناد به پژوهش‌های مختلف، تأکید می‌کنند که اینترنت در انتقال اطلاعات از کارآمدی بسیار بالایی برخوردار است. به تعبیر آنان، اینترنت در قرن بیست و یکم به نوعی «دین جدید» تبدیل شده است؛ همان نقشی را که تلویزیون در قرن بیستم در شکل‌دهی افکار عمومی ایفا می‌کرد، اکنون اینترنت بر عهده گرفته است (Muhd Imran, Abd Razak et al., 2018, pp. 98–100).

دروغین نیابت، مروجان عرفان‌های التقاطی و شبکه‌های مدعی ظهور قریب الوقوع، از مصادیق بارز این جریان‌ها هستند. آن‌ها با تحریف مفاهیم بنیادینی چون انتظار و ولایت، سلامت خانواده‌ها را تهدید کرده و نهادی را که کانون انتقال ایمان است، با بحران‌های هویتی، معرفتی و عاطفی مواجه می‌سازند. پیامد این روند، بروز اختلال در شناخت دینی، سستی پیوندهای ولایی و در نهایت انفعال یا کثرت‌فتری کنشی است که به تضعیف بنیان‌های تمدن‌سازی اسلامی منجر می‌شود.

بر این اساس، پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که جریان‌های انحرافی مهدوی چگونه پیوستگی معرفتی، گرایشی و کنشی خانواده مهدوی را تضعیف می‌کند و چه پیامدهایی برای تحقق تمدن نوین اسلامی در پی دارد؟

اهمیت موضوع در آن است که مهدویت در گفتمان انقلاب اسلامی یک «جهت‌گیری کلان تمدنی» است و خانواده در تعمیق آن نقشی محوری ایفا می‌کند. تأکیدات مکرر رهبر معظم انقلاب اسلامی بر ضرورت «تمدن نوین اسلامی» و «زمینه‌سازی ظهور» و نیز تصریح ایشان بر جایگاه راهبردی خانواده در این مسیر (خامنه‌ای، ۱۳۹۷: ص ۲۲-۲۳؛ همان، بی‌تا: ص ۱۶؛ همان، بی‌تا: ج ۳۸، ص ۱۳ و همان، ۱۳۹۸: ص ۵۱)؛ نشان‌دهنده پیوند عمیق سلامت خانواده با آینده تمدنی امت اسلامی است. لذا تضعیف این نهاد توسط جریان‌های انحرافی، معادل تضعیف بنیان تمدنی جامعه منتظر بوده و به واکاوی نیازمند است. از این رو، پژوهش پیش‌رو با روش توصیفی-تحلیلی، به تبیین نقش این جریان‌ها در فروپاشی پیوستگی سه‌گانه خانواده مهدوی می‌پردازد.

پیشینه پژوهش و خلأ مطالعاتی

مطالعات صورت گرفته مرتبط با خانواده مهدوی و تمدن اسلامی را می‌توان در دو محور کلی دسته‌بندی کرد: الف) تبیین ساختار و الگوی مطلوب خانواده مهدوی؛ ب) کارکردهای تقویت‌کننده مهدویت اصیل در استحکام خانواده.

در محور نخست، شهریار با استناد به بیانیه گام دوم انقلاب، هفت اصل بنیادین، از جمله مسئولیت‌پذیری و عقلانیت را به عنوان مؤلفه‌های خانواده تراز استخراج می‌کند (شهریاری،



۱۴۰۲: ص ۲۱۳-۲۳۱). اسعدی با بررسی کارکرد تمدنی «خانواده‌انگاری جامعه» از منظر قرآن، آن را گفتمانی برای تاب‌آوری اجتماعی در برابر جریان‌های ضد فرهنگی می‌داند (اسعدی، ۱۴۰۰: ص ۷-۳۲). در جهت تبیین افق تمدنی خانواده، آثاری چون «تمدن نوین اسلامی» (ره‌نامه‌ی ۳۹) «مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۴۰۲» و «تمدن اسلامی» (مکتب انقلاب اسلامی) «(همان، ۱۳۹۸)؛ با بازخوانی اندیشه‌های رهبر معظم انقلاب، این تمدن را تلاشی برای ساخت جهانی بر پایه کرامت و معنویت معرفی کرده‌اند. همچنین آقاههرانی و حیدری کاشانی در کتاب خود، با ارائه سیمای خانواده در آخرالزمان، خانواده‌محوری را راه نجات از فتنه‌ها می‌دانند (آقاههرانی و حیدری کاشانی، ۱۳۹۳).

در محور دوم، سلیمی افجانی بیان می‌کند که باور صحیح به مهدویت با ایجاد پشتوانه معنوی، بر پیوستگی گرایشی و استحکام خانواده اثرگذار است (سلیمی افجانی، ۱۴۰۳: ص ۶۵-۷۳). ملکی‌راد نیز معتقد است عنصر «انتظار پویا»، با ایجاد آمادگی‌های بینشی و اخلاقی، خانواده را به مرحله «تعالی» می‌رساند (ملکی‌راد، ۱۳۹۸). افزون بر این، اسعدی و عرفان، چهار مؤلفه معنویت‌گرایی، خردگرایی، عمل‌گرایی و علم‌گرایی را شاخص‌های بنیادین پیوستگی معرفتی و کنشی معرفی می‌کنند (اسعدی و عرفان، ۱۳۹۹: ص ۵-۲۸).

با وجود این دستاوردها، ادبیات موجود دارای خلأیی اساسی است؛ پژوهش‌های پیشین اگرچه ابعاد پیوستگی خانواده مهدوی را به خوبی تبیین کرده‌اند؛ اما به طور تحلیلی و نظام‌مند به نقش تضعیف‌کننده جریان‌های انحرافی مهدوی نپرداخته‌اند. بررسی سازکارهای دقیق این تضعیف (مانند ترویج خرافه در برابر خردگرایی یا رواج انزوا در برابر عمل‌گرایی) که موجب گسست پیوستگی حیاتی خانواده می‌شود، همچنان مغفول است. پژوهش حاضر با تمرکز بر تحلیل مکانیزم‌های این گسست سه‌گانه، درصدد پر کردن این خلأ نظری است.

چارچوب نظری: تلفیق الگوی پیوستگی سه‌سطحی و نظریه کنش متقابل نمادین چارچوب نظری این پژوهش بر تلفیق دو دستگاه مفهومی استوار است: نخست، نظریه کنش متقابل نمادین جرج هربرت مید^۱ (Mead, 1934) و دوم، الگوی پیوستگی سه‌سطحی (بینش،

1. George Herbert Mead

گرایش و کنش).

نظریه کنش متقابل نمادین بر این پیش فرض بنیادین استوار است که انسان موجودی معناگراست و کنش‌های او نه بر اساس واکنش‌های صرف غریزی، بلکه بر پایه تفسیر نمادها و معانی شکل گرفته در تعاملات اجتماعی سامان می‌یابد (مید، ۱۹۳۴: ص ۴۲ و ریتزر، ۱۳۸۴: ص ۲۷۵). از این منظر، معنا عنصر محوری هدایت‌کننده کنش انسانی است و زبان به عنوان مهم‌ترین نظام نمادین، نقش واسطه‌ای در انتقال و بازتولید این معناها ایفا می‌کند (مید، همان: ۵۲-۵۳ و ریتزر، ۱۳۸۴: ص ۲۷۷).

مید برای تبیین فرایند شکل‌گیری «خود» و نظم اجتماعی، مفاهیم کلیدی متعددی را مطرح می‌کند؛ از جمله مفهوم «خود» (Self) که دارای دو بُعد «I» (من خلاق و خودانگیخته) و «Me» (من اجتماعی، بازتاب انتظارات و هنجارهای جامعه در فرد) است. توازن میان این دو بُعد، شرط پایداری هویت فردی و اجتماعی به شمار می‌آید (مید، ۱۹۳۴: ص ۱۷۴-۱۷۸ و ریتزر، ۱۳۸۴: ص ۲۸۰). همچنین، «دیگران مهم» (مانند والدین و مربیان) و «دیگران عام» به عنوان حاملان هنجارها و ارزش‌های اجتماعی، در فرایند جامعه‌پذیری و شکل‌گیری رفتار نقشی اساسی ایفا می‌کنند (مید، ۱۹۳۴: ص ۱۵۲-۱۵۴ و ریتزر، ۱۳۸۴: ص ۲۸۰).

بر این بنیان، نهاد خانواده را می‌توان نخستین میدان تکوین «خود اجتماعی» به شمار آورد. در بستر خانواده مهدوی، تعاملات مستمر میان والدین و فرزندان حول محور نمادها و آموزه‌های اصیل مهدویت، نظیر انتظار، عدالت، ولایت و نصرت حق چارچوبی معنایی خلق می‌کند که سرانجام به شکل‌گیری پدیده‌ای تحت عنوان «خود مهدوی» می‌انجامد. این هویت را می‌توان در قالب سه سطح بنیادین از پیوستگی تحلیل کرد: نخست، پیوستگی معرفتی که بر هم‌فهمی و اشتراک در تفسیر مفاهیم مهدوی ناظر است؛ دوم، پیوستگی گرایشی که به درونی‌سازی عاطفی و انگیزشی این معانی در نهاد افراد اشاره دارد؛ و در نهایت، پیوستگی کنشی که همان تجلی عینی و عملی این آموزه‌ها در ساحت رفتارهای فردی و کنش‌های اجتماعی اعضای خانواده است.

در صورتی که نمادها و معناهای درونی شده در خانواده، اصیل و با خوانش تمدنی مهدویت همسو باشند؛ پیوستگی این سه سطح حفظ شده و خانواده می‌تواند نقش تمدنی خود را در



جامعه دینی ایفا کند؛ اما هرگاه این فرایند به گسست دچار شود و معناهای تحریف شده و بدیل جایگزین معناهای اصیل گردند؛ فرایند شکل‌گیری «خود مهدوی» (نقشی که فرد برای خود در نظام معنایی مهدویت تعریف می‌کند) نیز دستخوش بحران می‌شود. در این نقطه، نقش جریان‌های انحرافی برجسته می‌گردد؛ جریان‌هایی که با تولید نمادها و معناهای جعلی، به مثابه «دیگران مهم کاذب» در فرایند شکل‌گیری معنا و هویت خانواده مداخله می‌کنند؛ چرا که بر پایه این نظریه انسان‌ها می‌توانند معانی و نمادهایی را که در کنش‌های متقابلشان به کار می‌برند، بر پایه تفسیری که از موقعیت می‌کنند، تعدیل یا تغییر دهند (ریتزر، ۱۳۸۴: ص ۲۸۱).

نتیجه این مداخله، تضعیف پیوستگی خانواده مهدوی در هر سه سطح است: در سطح معرفتی، با دستکاری مفاهیم و ایجاد تشتت معنایی؛ در سطح گرایشی، با القای انگیزه‌های هیجان‌محور و ناپایدار و برهم زدن تعادل میان «I» و «Me»؛ و در سطح کنشی، با بازتولید رفتارهایی مغایر با نمادهای اصیل مهدوی که به زوال هویت جمعی می‌انجامد.

بر پایه این چارچوب نظری، تضعیف هویت مهدوی صرفاً یک انحراف اعتقادی نیست، بلکه گسستی عمیق در زنجیره تولید معنا، انگیزش و کنش اجتماعی است. از این رو، چارچوب مذکور در بخش‌های آتی به عنوان مبنای نظری برای تحلیل فرایندهای عینی این گسست سه‌گانه در خانواده مهدوی به کار گرفته خواهد شد.

سطح معرفتی و بینشی خانواده مهدوی در مواجهه با جریان‌های انحرافی

«سطح معرفتی و بینشی» خانواده مهدوی، به عنوان بنیادی‌ترین بستر شکل‌گیری هویت و کنش دینی، نخستین کانون تمرکز جریان‌های انحرافی مهدوی محسوب می‌شود. این جریان‌ها با بهره‌گیری از بازتفسیر نمادین معانی و آموزه‌های مهدوی، زمینه نفوذ و تغییر نظام معنایی و ادراکی اعضای خانواده را فراهم می‌آورند و از این مسیر، بنیان هویت دینی و اجتماعی فرد و خانواده را دچار دگرگونی می‌کنند. به همین دلیل، سه محور اصلی در تحلیل این سطح قابل تفکیک است:

نخست، تحریف معنا و تضعیف خودآگاهی دینی که بازتعریف مفاهیم بنیادین مهدویت و تغییر ادراک فرد از نقش خود در عصر غیبت را شامل می‌شود؛

دوم، بازسازی هویت اجتماعی و فردی بر اساس نمادها و معانی فرقه‌ای که پیوندهای خانوادگی و شبکه تعاملات اجتماعی را متاثر می‌سازد؛ سوم، تأثیر بر پیوند خانوادگی و «من اجتماعی» در چارچوب نظری کنش متقابل نمادین که نشان می‌دهد کارکرد تربیتی خانواده و نقش آن در فرآیند تمدن‌سازی دینی تضعیف می‌شود. این سه به طور مستقیم و به هم پیوسته، مسیر تأثیرگذاری جریان‌های انحرافی بر سطح معرفتی خانواده مهدوی را نمایان می‌کنند.

تحریف معنا و تضعیف خودآگاهی دینی

جریان‌های انحرافی، با بازتفسیر مفاهیم بنیادین مهدویت، مانند غیبت، انتظار و ولایت؛ هویت دینی فرد را دگرگون می‌کنند. برای نمونه، مفهوم «غیبت» با ادعاهایی نظیر «ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف»، «قابل شناسایی و در دسترس بودن امام» یا «قریب الوقوع بودن ظهور» چه به صورت صریح و چه ضمنی، عملاً به نفی یا تضعیف معنای غیبت در ذهن و ادراک مخاطب می‌انجامد. در چنین حالتی با تغییر نماد و مفهوم غیبت به حالت ظهور، ادراک و ذهنیت مخاطب نیز تغییر می‌یابد؛ به گونه‌ای که افراد آسیب دیده خود را در وضعیت پسا غیبت و یا در آستانه پایان آن تصور می‌کنند و بر اساس همان ادراک و معنای جدید، بر «خود مهدوی» تعریفی نو و گسسته از معرفت پیشین ارائه می‌کنند.

به همین قیاس، مفهوم «انتظار» که در اندیشه شیعی ناظر به کنشگری مسئولانه، التزام عملی به تکالیف دینی و مشارکت فعال در اصلاح فرد و جامعه است؛ در قرائت‌های انحرافی به نوعی انفعال، تسلیم‌گرایی یا تعلیق فعالیت اجتماعی در عصر غیبت تفسیر می‌گردد (کرمانی، ۱۳۱۳: ص ۳۷؛ همان، ۱۳۵۱: ص ۱۲۷-۱۶۴ و باقی، ۱۳۶۳: ص ۱۶۸). همچنین، مفهوم پرمعنای «ولایت» از جایگاه فقهی، کلامی و تاریخی خود تهی می‌شود و به رابطه‌ای شخصی، عاطفی و مبتنی بر الگوی مرید و مرادی تنزل می‌یابد؛ چنان‌که در جریان انحرافی «خراباتیان» به سرکردگی (ح، ر، م، س)، با طرح ادعای «عرفان اسلامی»، ولایت به پیوندی فرد محور و غیرضابطه‌مند مبدل می‌شود (مصاحبه با کارشناس، شهبازیان، ۱۴۰۴/۹/۱۲).

در تبیین چرایی آن‌که چگونه تحریف معنا به تضعیف خودآگاهی دینی می‌انجامد، باید توجه



داشت که در هر جامعه دینی، شبکه‌ای از معانی و نمادهای مشترک وجود دارد که کنشگران بر اساس آن‌ها به واقعیت دینی واکنش نشان می‌دهند. این معانی مشترک، امکان فهم متقابل، هماهنگی رفتاری و شکل‌گیری کنش‌های همسو را فراهم می‌سازند و به تعبیری، بستر شکل‌گیری «خود آگاه دینی» محسوب می‌شوند. هنگامی که جریان‌های انحرافی با باز تفسیر مفاهیمی چون غیبت، انتظار و ولایت، این معانی تثبیت شده را دگرگون می‌کنند، در واقع نظام نمادینی را که کنش دینی بر آن استوار است، مختل می‌سازند. در چارچوب نظری کنش متقابل نمادین مید، معنا حاصل تعاملات اجتماعی است و ثبات نسبی آن، شرط امکان کنش معنادار محسوب می‌شود (ریتزر، ۱۳۸۴: ص ۲۷۷). از این رو، وقتی یک نماد واحد دیگر معنای مشترکی برای اعضا ندارد، خود آگاهی دینی نیز دچار تزلزل می‌شود. در چنین وضعیتی، فرد دیگر خود را در امتداد سنت معرفتی پیشین تعریف نمی‌کند، بلکه «خود مهدوی» او بر پایه معانی جدید و تحریف شده بازسازی می‌شود؛ امری که نهایتاً به گسست از عقلانیت دینی جمعی و تضعیف خود آگاهی دینی در سطح فردی و خانوادگی می‌انجامد.

بازسازی هویت اجتماعی و فردی بر اساس نمادها و معانی فرقه‌ای

با تحریف مفاهیم بنیادین، جریان‌های انحرافی هویت فردی و اجتماعی اعضای خانواده را تغییر می‌دهند. در چنین وضعیتی، هنگامی که یک یا چند عضو خانواده تحت تأثیر این خوانش‌های انحرافی قرار می‌گیرند؛ نظام معنایی جدیدی بر ذهن و ادراک آنان حاکم می‌شود که نه تنها فهم دینی، بلکه شبکه تعاملات فرد با سایر اعضای خانواده و نیز تعاملات خانواده آسیب دیده با محیط اجتماعی اطراف نیز دستخوش تغییر می‌گردد.

نمونه‌های عینی این گسست معرفتی در خانواده‌های درگیر با جریان‌های انحرافی مهدوی به وضوح قابل مشاهده است. برای مثال، دختر دانشجویی که تحت تأثیر ترویج قرائت‌های نادرست از مهدویت، با تأکید افراطی بر قریب الوقوع بودن ظهور و القای بی‌اعتباری علوم و معارف دانشگاهی، مسیر تحصیل آکادمیک خود را رها کرده و کنش دینی خویش را به دعا، استغاثه و نوعی انتظار منفعلانه فروکاسته است. این رفتار، نه تنها موجب انسداد مسیر رشد علمی و اجتماعی وی شده، بلکه روابط او با خانواده را نیز مختل کرده و نگرانی و اضطراب

جدی در میان اعضای خانواده پدید آورده است (مصاحبه با شهبازیان، ۱۴۰۴/۹/۲۴).

در نمونه‌ای مشابه، فردی که به جریان منتسب به سید حسن ابطحی جذب شده است؛ بر اثر دگرگونی ادراک ذهنی از مفهوم انتظار و پیروی از دستور رهبر فرقه مبنی بر مهاجرت به مکانی خاص و «انتظار در آن مکان»؛ به تدریج از شبکه روابط خانوادگی خود فاصله گرفته و در نهایت در مسیر گسست و فروپاشی خانواده قرار می‌گیرد (مصاحبه با کارشناس، حیدری چراتی، ۱۴۰۴/۹/۹). در هر دو نمونه، تحریف معنای انتظار و باز تفسیر آن به عنوان نمادی انفعالی یا مبتنی بر فوریت کاذب ظهور، به طور مستقیم به گسست پیوند میان معرفت دینی، عقلانیت علمی و مسئولیت اجتماعی انجامیده و کارکرد هدایتی انتظار در عصر غیبت را به طور جدی تغییر داده است.

این دگرگونی‌های معرفتی، از آن رو به تغییر کنش و فروپاشی پیوندهای خانوادگی می‌انجامد که انسان‌ها در فرایند اجتماعی شدن، کنش‌های خود را نه بر اساس واقعیت‌های عینی، بلکه بر پایه معانی و تعاریفی سامان می‌دهند که از نمادها، مفاهیم و اشیاء در ذهن خود ساخته‌اند. به بیان دیگر، نحوه ادراک فرد از مفاهیمی چون انتظار، غیبت و وظیفه دینی، مستقیماً جهت‌گیری کنش‌های او را تعیین می‌کند. از همین رو، زمانی که جریان‌های انحرافی با باز تفسیر نمادین این مفاهیم، چارچوب معنایی فرد را دگرگون می‌سازند، کنش‌های او نیز ناگزیر در همان سمت و سو بازسازی می‌شود؛ چنان‌که بلومر تصریح می‌کند: «ماهیت یک شناخته ... از معنایی ساخته می‌شود که برای شخصی که آن را موضوع شناسایی‌اش قرار می‌دهد، دارد» (ریتزر، ۱۳۸۴: ص ۲۸۴). بر این اساس، تحریف معنا صرفاً انحراف ذهنی باقی نمی‌ماند، بلکه به باز تعریف کنش، اولویت‌ها و روابط اجتماعی، از جمله روابط خانوادگی می‌انجامد و بدین‌سان، گسست معرفتی ایجاد شده در سطح ذهن و ادراک، در سطح رفتار و تعاملات خانوادگی عینیت می‌یابد.

تأثیر نفوذ نمادین بر پیوند خانوادگی و «من اجتماعی»

این سازکار نفوذ نمادین، دقیقاً با آنچه جرج هربرت مید در نظریه کنش متقابل نمادین تبیین می‌کند، همخوان است؛ زیرا از منظر او، «معنا» محصول تعاملات نمادین میان



انسان‌هاست (مید، ۱۹۳۴، ص ۷۶-۸۲ و ریتزر، ۱۳۸۴: ص ۲۷۷). بر این اساس، هرگونه تحریف در نمادها و معانی مسلط، به دگرگونی بنیادین «خود» (Self) می‌انجامد. چنین دگرگونی‌یی، نه تنها هویت فردی، بلکه هویت خانوادگی را متأثر می‌سازد و شبکه‌های اجتماعی مرتبط با خانواده، شامل «دیگران مهم» و «دیگران عام»، بر پایه نمادها و معانی جدید باز تعریف می‌شوند؛ زیرا در تعامل اجتماعی، این نمادها امکان تولید معناهای مشترک را فراهم می‌کنند و همین معناها هستند که رفتار اجتماعی را قابل فهم و جهت‌دار می‌سازند (ریتزر، ۱۳۸۴: ص ۵۲-۵۳).

در این زمینه، این فرایند را می‌توان در مورد خانم (م-ن)، ساکن استان البرز، مشاهده کرد که با جذب در فرقه احمد اسماعیل بصری، به تحول در چارچوب‌های ذهنی و تفسیری خود دچار شده است. در این فرایند، «دیگران مهم» که در نظریه کنش متقابل نمادین عمدتاً اعضای خانواده و حلقه نخست ارتباطات فرد را شامل می‌شود؛ و در خانواده مهدوی اعضای خانواده، علما و مراجع دینی را به عنوان نایبان عام امام غایب در بر می‌گیرد، جای خود را به ساختار فرقه‌ای می‌دهند. در این فرایند رهبر فرقه و اعضا به صورت سلسله مراتبی از جایگاه معنوی، به عنوان دیگران مهم برای افراد ایفای نقش می‌کنند. پیامد این جابه‌جایی، دگرگونی هویت فردی و اجتماعی است؛ به گونه‌ای که فرد، خود و هویت جدیدش را در مرتبه‌ای برتر از دیگران تلقی کرده و «من اجتماعی» او نیز بر اساس این خود برتری‌یابی باز تعریف می‌شود؛ زیرا اغلب سران جریان‌های انحرافی خود را در ارتباط مستقیم با امام زمان معرفی می‌کنند و از این طریق، خود برترانگاری را به لایه‌های پایین جریان و اعضای عادی نیز سرایت می‌دهند.

بر همین مبنا، این تحول معرفتی به بازنگری بنیادین در نسبت خانم (م-ن) با همسرش انجامیده است؛ چنان‌که با اعتقاد به انحراف همسر، حقانیت مطلق جریان فرقه‌ای و تلقی نامحرم بودن شوهر، با حجاب کامل در برابر وی ظاهر می‌شود و اعلام می‌کند که پس از پایان دوره شیردهی فرزند، از همسر خود جدا خواهد شد (مصاحبه با شهبازیان، ۱۴۰۴/۹/۲۴). در این مورد، نظام معنایی فرقه‌ای، نه تنها پیوستگی معرفتی زوجین را از میان برده، بلکه بنیان عاطفی، حقوقی و کارکردی خانواده را در معرض فروپاشی جدی قرار داده است. فرایندی که سینگر، به درستی آن را «تولد شخصیت جدید» می‌نامد و توضیح می‌دهد که در بسیاری از

فرقه‌ها، افراد دارای هویت اجتماعی تازه‌ای می‌شوند و از آنان خواسته می‌شود این هویت جدید را در گفتار و رفتار خود عینیت بخشند (سینگر، ۱۳۹۹: ص ۱۳۱).

در امتداد همین منطق فرقه‌ای، جریان منصور هاشمی خراسانی، نمونه‌ای روشن از تقدم منافع تشکیلاتی بر پیوندهای خانوادگی است. در این چارچوب، اطاعت از ساختار فرقه و التزام به تصمیم‌های تشکیلاتی، بر حقوق و اقتضائات طبیعی و شرعی روابط خانوادگی ترجیح داده می‌شود. برای نمونه، در مواردی مشاهده می‌شود که فردی از اعضای این جریان، برای ورود به «ازدواج تشکیلاتی» در حالی به کسب تکلیف اقدام می‌کند که با مخالفت صریح پدر مواجه است. با این حال، سازکار تفسیری جریان مزبور، مخالفت پدر را تنها در صورتی معتبر و الزام‌آور می‌داند که وی از منظر فرقه «غیرسفیه» تلقی شود. از آنجا که مخالفان این جریان غالباً ذیل عنوان «سفیه» قرار می‌گیرند، چنین القا می‌شود که اذن و رضایت آنان فاقد اعتبار است (ر.ک: پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر منصور هاشمی خراسانی، ۱۳۹۹: بخش پرسش و پاسخ، کد ۴۹۳).

این سازکار، دقیقاً با تحلیل مید از فرایند دگرگونی «خود اجتماعی» منطبق است؛ زیرا با جایگزینی «دیگران مهم» (خانواده؛ مرجعیت علمای دینی به عنوان تبیین‌کنندگان هنجارها و دستورهای دینی در خانواده مهدوی) با مرجعیت فرقه، نظام معناساز فرد دگرگون می‌شود و کنش او بر اساس انتظارات تشکیلاتی سامان می‌یابد. هم‌زمان، آنچه سینگر از آن به «تولد شخصیت جدید» یاد می‌کند، تحقق می‌یابد؛ بدین معنا که فرد با پذیرش هویت فرقه‌ای تازه، موظف می‌شود آن را حتی به بهای تضعیف روابط خانوادگی در گفتار و رفتار خود عینیت بخشد. نتیجه این فرایند، فرسایش اقتدار خانواده و تبدیل آن به نهادی تابع نظام معنایی فرقه‌ای است؛ چرا که از این منظر، «خود» ذات ثابتی نیست، بلکه فرایندی است که در بستر تعاملات نمادین شکل می‌گیرد (مید، ۱۹۳۴: ص ۱۳۵-۱۷۸) و زمانی که افراد ناخواسته، در معرض تعامل با فرقه و جریان‌های انحرافی قرار می‌گیرند؛ این جریان‌ها نمادها و معانی بنیادین مهدوی فرد را با القای معانی و نمادهای جدید دگرگون می‌کنند. در واقع در چرخه معناسازی مداخله کرده و «من اجتماعی» و «من فردی» را به سوی هویتی جدید سوق می‌دهند.

چنان که بلومر تصریح می‌کند، معنا نه در اشیا و نه در افراد، بلکه در «فرایند کنش متقابل» پدید می‌آید (بلومر، ۱۹۶۹: ص ۲-۳). از این رو، اگر جریان انحرافی بتواند الگوی تعاملات



تفسیری اعضای خانواده را تغییر دهد. برای مثال با ارائه تفسیرهای جدید از ظهور، وظیفه دینی و نسبت فرد با امام. در واقع مسیر «ساخت معنا» را دگرگون کرده است، نه صرفاً محتوای آن را. نتیجه این فرایند، اختلال در ابزار فهم خانواده از هویت مهدوی و جایگزینی آن با دستگاه فکری فرقه‌ای است؛ وضعیتی که با مفهوم «ناهماهنگی شناختی» در نظریه لئون فستینگر قابل تبیین است (حسن، ۱۴۰۱: ص ۹۸).

پیامد این فرایند، در سطح خرد، بروز گسست معرفتی در درون خانواده است؛ گسستی که به سردرگمی، تعارض تفسیری و چند پارگی در برداشت‌های دینی میان اعضا می‌انجامد. در سطح کلان‌تر، این گسست معرفتی به تضعیف هویت جمعی خانواده‌های درگیر و کاهش توان آن‌ها برای تعامل معنادار با جامعه دینی و ایفای نقش تربیتی و تمدنی خود منجر می‌شود. بدین‌ترتیب، خانواده از یک واحد هم‌بسته معنایی، به مجموعه‌ای از افراد با چارچوب‌های تفسیری ناهمگون تبدیل می‌شود؛ فرایندی که از طریق تضعیف خودآگاهی دینی توسط فرقه‌ها بر اعضای خانواده تحمیل شده است.

سطح گرایشی: انحراف تمایلات دینی خانواده از انگیزه تمدنی به انزوا و تمایزات فرقه‌ای

در سطح گرایشی، پیامد مستقیم تحریف مفاهیم و باز تفسیر نمادین آموزه‌های مهدوی، جابه‌جایی جهت‌گیری‌های عاطفی، ارزشی و تمایلات دینی اعضای خانواده است. به‌گونه‌ای که میل دینی خانواده، به جای آن‌که در خدمت کنش تمدنی، مسئولیت‌پذیری اجتماعی و مشارکت فعال در جامعه قرار گیرد، به تدریج به سوی انزوا، کناره‌گیری و یا حرکت در مسیر تمایز فرقه‌ای سوق داده می‌شود. این فرایند زمانی رخ می‌دهد که معانی جدید القا شده از سوی جریان‌های انحرافی، «مطلوب» و «نامطلوب» دینی را از نو تعریف کرده و دستگاه ارزش‌گذاری اعضای خانواده را دگرگون می‌کنند. در نتیجه، آنچه پیش‌تر فضیلت دینی تلقی می‌شد، مانند تحصیل علم و کمک به پیشرفت جامعه دینی، مشارکت اجتماعی، التزام به نهادهای دینی و ایفای نقش خانوادگی و ... به عنوان مانع ظهور یا نشانه غفلت از امر مهدوی تلقی می‌شود و در مقابل، کناره‌گیری از جامعه، قطع پیوند با خانواده، و تمایز آگاهانه از بدنه شیعی به منزله نشانه خلوص ایمان و برتری معنوی ارزش‌گذاری می‌گردد.

از این رو، خانواده‌های آسیب دیده یا در معرض آسیب، به جای همگرایی، انسجام و حرکت در مسیر نقش‌آفرینی تمدنی، به احساس برگزیدگی، مرزبندی میان خود و دیگران و تقویت هویت فرقه‌ای روی می‌آوردند و بدین ترتیب، خانواده از کانون تولید گرایش‌های تمدن‌ساز به بستری برای تولید تمایلات و اگرآ و انزوای طلبانه تبدیل می‌شود.

دگرگونی جهت‌گیری عاطفی و ارزشی از جامعه محوری به فرقه‌گرایی

همان‌گونه که بیان شد، بر اساس نظریه کنش متقابل نمادین، عواطف و امیال انسانی، امور غریزی صرف نیستند، بلکه پاسخ‌هایی هستند که فرد بر اساس «معنای تفسیر شده» از پدیده‌ها از خود بروز می‌دهد (بلومر، ۱۹۶۹: ص ۲-۳). در آسیب‌شناسی جریان‌های انحرافی مهدوی، چنان که بیان شد، نقطه عزیمت انحراف، دستکاری در همین معانی ذهنی است که به صورت اجتناب ناپذیر به دگرگونی در ساختار گرایش‌ها و انگیزه‌ها ختم می‌شود.

یکی از ابزارهای مهم تحلیل این وضعیت، مفهوم «تعریف موقعیت» است. زمانی که جریان انحرافی زیست جهان کنونی و ساختار حاکمیت دینی را با برچسب‌هایی نظیر «دوران حیرت مطلق» (ر.ک: نصیری، ۱۳۹۸: ص ۱-۲۵۴) یا «فضای آلوده» و «سیاهی پیش از ظهور» (ر.ک: ابراهیمی، بی‌تا: ص ۲۶۸)^۱ تفسیر می‌کنند؛ منطق رفتاری اعضای آن نیز از بنیاد دچار تغییر می‌شود.

زیرا از منظر قضیه توماس، مسئله این نیست که آیا جامعه واقعاً «آلوده» یا «دوران حیرت مطلق» است؛.. بلکه تعیین‌کننده رفتار، تعریفی است که کنشگر از این موقعیت ارائه می‌کند. هنگامی که فرد، بر اثر فرایند جامعه‌پذیری فرقه‌ای، جامعه را محیطی سراسر آلوده و تهدید کننده ایمان خود تعریف می‌کند، این تعریف ذهنی به واقعیتی مؤثر بر نظام کنش او تبدیل می‌شود و پیامدهای رفتاری متناسب با آن را خواهد داشت؛ حتی اگر این تعریف با واقعیت

۱. عبدالرضا خان ابراهیمی، رهبر پنجم شیخیه کرمان می‌نویسد: «... بنا بر این، روزی اسلام در ظاهر غالب خواهد شد که تعداد عقلا زیاد شده باشد و مستعد ظهور امام عجل الله تعالی فرجه بشوند و قبل از آن دوره سلطنت حیوانیت است و وضع به همین ترتیب است که مشاهده می‌کنید و روز بروز خراب‌تر می‌شود تا این‌که در آخر با ظهور عقل اصلاح می‌شود و بد نگفته است شاعر: تا پریشان نشود کار بسامان نرسد».



خارجی انطباق نداشته باشد. به عبارتی، حتی اگر موقعیت کاذب باشد پیامدهای رفتاری اش کاملاً واقعی عمل می‌کند (توماس، ۱۹۲۸: ص ۵۷۲). از همین رو، هراس از آلودگی اعتقادی به تدریج تا آلودگی‌های فیزیکی نیز امتداد می‌یابد و در رفتارهای روزمره عینیت پیدا می‌کند. لذا تحت تاثیر منظومه معنایی این چنینی است که می‌بینیم مفهوم بلندی مانند «انتظار» که در اندیشه اصیل شیعی موتور محرک کنشگری اجتماعی است، استحاله شده و به انزوا طلبی و سواس‌گونه تبدیل می‌شود. در این فرایند، تمایل قلبی فرد از شوق به اصلاح جامعه به هراس از آلودگی تغییر جهت می‌دهد. ترس آلودگی‌های اعتقادی که مرزهای آن تا آلودگی‌های فیزیکی نیز امتداد می‌یابد که تبلور عینی آن را می‌توان در داده‌های میدانی برخی گروه‌های انحرافی مشاهده کرد. برای مثال، در یک نمونه مستند، جریان انحرافی با القای نجاست ذاتی جامعه حامی نظام اسلامی، الگوی رفتاری خانواده‌های آسیب دیده را چنان دگرگون می‌سازد که آنان در روزهای بارانی از تردد در خیابان خودداری می‌کنند، با این استدلال که باران نجاست (شهروندان عادی) را به لباس منتظران واقعی منتقل می‌کند! (مصاحبه با کارشناس، شهبازیان، ۱۴۰۴/۹/۲۴).

این تغییر ذائقه و امیال، محصول دیالکتیک میان ذهن و نماد است، روندی که فضیلت‌هایی چون «حضور در صحنه» و «جهاد» از بار ارزشی خود تهی و دلبستگی‌های هویتی فرد از جامعه، خانواده و امت به دغدغه‌های فرقه‌گرایانه و مرجعیت فرقه‌ای هدایت می‌شود.

جابه‌جایی دلبستگی‌های هویتی از خانواده و امت به مرجعیت فرقه‌ای

در پارادایم کنش متقابل، شکل‌گیری «خود» (Self) محصول فرایند اجتماعی و درونی کردن نگرش‌های دیگران است. جرج هربرت مید از مفهوم «دیگری تعمیم یافته» (Generalized Other)، برای توصیف نگرش‌های کلی جامعه که فرد آن‌ها را درونی و رفتار خود را با آن تنظیم می‌کند، استفاده می‌کند (مید، ۱۹۴۳: ص ۱۵۳-۱۵۷).

در آسیب‌شناسی خانواده مهدوی، جریان انحرافی با مکانیسم‌های ایزوله‌سازی، تلاش می‌کند تا «دیگری تعمیم یافته» (جامعه بزرگ شیعی، سنت فقهاتی و عرف خانواده) را بی‌اعتبار کرده و «گروه فرقه‌ای» را جایگزین آن کنند. در این فرایند، خانواده و نهادهای اصیل مرجعیت

خود را از دست می‌دهند و جریان انحرافی به عنوان گروه مرجع جای آن‌ها را می‌گیرد و افراد عضو استناداردهای ارزیابی خود را از گروهی می‌گیرند که آرزوی تعلق به آن را دارند. در سیر این روند است که «دیگری مهم» جدید ظهور می‌کند. رهبر فرقه یا مراد معنوی در جریان‌ها، جایگزین والدین و سایر اعضای خانواده می‌شوند. در این حالت، تایید و تکذیب رهبر جریان منبع اصلی عزت نفس و آرامش عاطفی افراد خانواده می‌گردد. لذا می‌بینیم برخی از اعضای خانواده یا کل خانواده‌ای که پیش‌تر هویت خویش را در پیوند با «امت» تعریف می‌کرد؛ اکنون خود را در تقابل با جامعه بزرگ‌تر و اطاعت مطلق فرقه‌ای تعریف می‌کند و این جابه‌جایی را نه به عنوان یک ناهنجاری، بلکه به عنوان هنجار واقعی دینی توجیه می‌کند.

۲-۳. تقویت تمایل به تمایز، برتری‌انگاری و مرزبندی اعتقادی با جامعه دینی

پیامد نهایی دگرگونی در تمایلات دینی و جابه‌جایی گروه‌های مرجع، شکل‌گیری و تثبیت «مرزهای نمادین» میان «ما» (اعضای فرقه) و «دیگران» (خانواده، جامعه و سایر متدینان) است. در این مرحله، جریان‌های انحرافی با طراحی مجموعه‌ای از نمادهای اختصاصی، مانند اورداد ویژه، پوشش متمایز، زبان رمزآلود، یا روایت‌های خاص از ارتباط با امام، به ساخت نوعی «هویت نمایشی» دست می‌زنند. این فرایند را می‌توان به خوبی در چارچوب نظریه نمایشی اروینگ گافمن تبیین کرد. گافمن در کتاب "The Presentation of Self in Everyday Life" توضیح می‌دهد که کنشگران اجتماعی، در تعاملات روزمره، با مدیریت صحنه (Management Impression) می‌کوشند تصویری مطلوب و کنترل شده از خود به مخاطبان ارائه کنند و از طریق تفکیک جلو صحنه (Front Stage) و پشت صحنه (Back Stage) رفتارها و نشانه‌های هویتی خویش را تنظیم می‌کنند (گافمن، ۱۹۵۹: ص ۲۲-۳۰ و ۱۱۲-۱۰۶).

در بستر جریان‌های انحرافی مهدوی، این منطق نمایشی به گونه‌ای قدسی‌سازی می‌شود؛ به طوری که اعضا با نمایش مستمر نشانه‌های ظاهری تقدس در «جلو صحنه»، نه تنها مرزبندی خود با جامعه دینی و خانواده را برجسته می‌سازند، بلکه هرگونه کنش متفاوت یا مشارکت در نهادهای عمومی را به منزله «آلودگی صحنه» و تهدید هویت ایمانی تلقی می‌کنند.



بدین ترتیب، هویت فرقه‌ای، نه صرفاً باوری درونی، بلکه الگویی نمایشی و تعاملی می‌شود که از خلال آن، تمایز، برتری انگاری و طرد «دیگران» تولید و تثبیت می‌شود.

در چارچوب این «هویت نمایشی»، اعضای فرقه از طریق ایجاد تمایز، به احساسی از «خواص بودن» و «برگزیدگی» دست می‌یابند؛ احساسی که به مثابه پاداش روانی و هویتی در برابر اطاعت محض از رهبر فرقه عمل می‌کند. این پاداش نه مادی، بلکه عاطفی و هویتی است و کارکرد اصلی آن تقویت پیوند فرد با گروه و تضعیف هرگونه وابستگی رقیب به‌ویژه خانواده است که می‌کوشد کنشگر را با برجسته‌سازی تصویری برتر و استثنایی از آنچه هست، به خود جذب و همزمان او را از افراد ناهمسو دور کند.

نمونه عینی این فرایند را می‌توان در یکی از گروه‌های انحرافی با عنوان «حبل‌الله» مشاهده کرد؛ جریانی که با اعطای القاب دینی و معنوی به اعضا، به‌ویژه بانوان نظیر «صابره» برای فردی با نام اختصاری «ف.خ»، یا القابی چون «هارون» برای دیگر اعضا، نوعی سلسله مراتب نمادین و هویت ممتاز درون گروهی ایجاد می‌کرد. در این فضا، برخی از بانوان متأهل و دارای فرزند، تحت تأثیر همین تمایز و بازتعریف هنجاری، به کنش‌هایی کشانده شدند که در تعارض آشکار با عفت فردی، تعهدات زناشویی و مسئولیت‌های خانوادگی قرار داشت؛ زیرا این افراد، با پذیرش این نقش و این‌که در جایگاهی فراتر از دیگران قرار دارند، رفتارهایش را تنظیم می‌کردند (آرشیو مرکز تخصصی مهدویت، گروه فرقه و ادیان، ۱۴۰۴: پرونده شماره ۲).

در این موقعیت، حتی رفتارهایی در چارچوب هنجارهای دینی و اخلاقی جامعه انحراف آشکار تلقی می‌شوند، مانند نمونه مشابه که به نقض تعهدات زناشویی و یا فروپاشی پیوندهای خانوادگی انجامیده است؛ نه تنها مذموم تلقی نمی‌شود، بلکه به عنوان «امتحان الهی» یا مرحله‌ای از «آمادگی برای یاری امام» تفسیر می‌گردد (آرشیو مرکز تخصصی مهدویت، ۱۴۰۴: پ ش ۲). سازکاری که هوارد اس بکر^۱ در نظریه برچسب زنی آن را توضیح می‌دهد؛ بدین معنا که گروه انحرافی با وارونه‌سازی معنا، برچسب «انحراف» الصاق شده از سوی جامعه و خانواده را به نشان افتخار و ارتقای معنوی تبدیل می‌کند. در نتیجه، طرد اجتماعی و اعتراض خانواده نه

1. Howard S. Beck if

به مثابه هشدار، بلکه به عنوان نشانه درستی مسیر و افزایش «رتبه ایمانی» فهم می‌شود. اما این کنش‌ها با این توجیه فرقه‌ای مشروعیت می‌یابد که «امتحان الاهی» یا «مرحله‌ای از آمادگی برای یاری حضرت» تلقی می‌شود. بدین ترتیب، آنچه از منظر خانواده و جامعه مصداق انحراف اخلاقی و فروپاشی نقش‌های خانوادگی بود، در منطق درونی فرقه به کنشی مقدس و ارتقا دهنده منزلت ایمانی باز تفسیر می‌شد. این، دقیقاً همان سازکاری است که بکر در نظریه برچسب‌زنی توصیف می‌کند: کنشگران منحرف، در مواجهه با طرد اجتماعی، نه تنها برچسب انحراف را نمی‌پذیرند، بلکه دیگران را شایسته قضاوت خود نمی‌بینند و آنان را منحرف تلقی می‌کنند (بکر، ۱۹۶۳: ص ۱-۳).

به بیان دیگر، در این فرایند اعضای عضو جریان‌های انحرافی، با ساختن معیارها و هنجارهای خاص خود، طرد اجتماعی و واکنش منفی جامعه را نشانه خطای خود نمی‌شمارند، بلکه آن را دلیلی بر حقانیت مسیر قلمداد می‌کنند. امری که سبب می‌شود انحراف در خانواده‌های آسیب دیده و یا برخی اعضای آن درونی و بیش از پیش به گروه مرجع وابسته گردد و پیوندهای عاطفی خانواده با امت اسلامی و ارتباط اعضای آن با دیگر عضوهای خانواده گسسته شود و اعضای آسیب دیده را در مسیری برگشت ناپذیر قرار دهد.

سطح کنشی: تجلی انحراف در رفتار و سبک زندگی

سطح کنشی، عینی‌ترین و قابل مشاهده‌ترین لایه انحرافات مهدوی است؛ جایی که انحرافات فکری و ارزشی از ساحت ذهن و قلب به ساحت عینیت و رفتار منتقل می‌شود. بر همین اساس کنشگر تحت تاثیر تعاریف جدید الگوهای رفتاری خود را تغییر می‌دهد و به صورت مستقیم در رفتارهای روزمره، الگوهای تعامل اجتماعی و سبک زندگی افراد و خانواده‌های آسیب دیده ظهور می‌یابد. بدین سان این فرایند، نه تغییری دفاعی و ناگهانی، بلکه محصول بازنگری در مفاهیم و نمادهایی است که افراد تحت تاثیر گروه مرجع جدید، آن‌ها را در خود یا خانواده درونی‌سازی کرده‌اند.

برهمین اساس، همان معانی درونی شده جدید و تمایلات تحریف شده، به کنش‌هایی منتهی می‌شوند که نه تنها با منطق تمدنی مهدویت که بر مسئولیت‌پذیری اجتماعی، اصلاح‌گری و



مشارکت فعال در جامعه مبتنی است، سازگاری ندارد؛ بلکه در عمل، به انفعال، گسست اجتماعی، فروپاشی پیوندهای خانوادگی و در نتیجه تضعیف حرکت تمدنی می‌انجامد؛ زیرا رفتارهای دینی در این موارد، هیچ‌گاه در زمینه تقویت سرمایه اجتماعی و انسجام خانواده و جامعه به کار گرفته نمی‌شود و بالعکس به منظور مرزبندی، طرد دیگران و هویت فرقه‌ای تنظیم می‌شود. بدین سبب خانواده، به جای این‌که کانون کنشگری تمدنی در عصر غیبت باشد، به عرصه بروز تعارض، بیگانگی و گسست کنشی تبدیل می‌شود.

جایگزینی «مناسک‌سازی فرقه‌ای» به جای «حرکت در مسیر تمدنی»

هربرت بلومر معتقد است که ساختارهای اجتماعی از طریق «کنش مشترک» ساخته و باز تولید می‌شوند. کنش مشترک، همسویی و ترکیب کنش‌های فردی اعضای یک گروه است؛ به‌گونه‌ای که واحد رفتاری کلانی را شکل می‌دهد (بلومر، ۱۹۶۹: ص ۷۰-۷۱). در خانواده مهدوی تمدن‌ساز، کنش‌های مشترک، مانند انفاق، تحصیل علم، و مشارکت در نهادهای مدنی و ارتقا بخشی به جامعه، با جامعه بزرگ‌تر همسو است؛ اما زمانی که خانواده‌ای به یک جریان انحرافی جذب می‌شود، یا بدان گرایش می‌یابد، این پیوستگی از هم گسسته شده و رفتارهای اعضا به سمت کنشگری ضد اجتماعی و یا رفتارهای درون گروهی بسته تغییر جهت می‌دهد.

توقف کنش اجتماعی (انفعال نمادین): جریان‌های انحرافی با باز تعریفشان از مفاهیم و نمادهای مهدوی مثل انتظار و غیبت؛ مشارکت اجتماعی را «تابو» می‌کنند. مانند آنچه در جریان‌های متعدد مانند، شیخیه، انجمن حجتیه، منصور هاشمی خراسانی و احمد اسماعیل، وجود دارد. برای نمونه حاج محمدکریم خان کرمانی (رهبر فرقه شیخیه) می‌گوید: «جهاد با امام غیر مفترض الطاعه، حرمتش مثل حرمت میت و خون و گوشت خوک است» (کرمانی، ۱۳۱۳: ص ۳۵ و همان ۱۳۵۱: ص ۱۲۷ و ۱۶۵). شیخ محمود حلبی (رهبر انجمن حجتیه) نیز با رویکردی مشابه، هر گونه جهاد در عصر غیبت را منع و مشروعیت آن را به حضور فیزیکی معصوم منوط می‌داند (اخگری، ۱۳۶۷: ص ۵۵)؛ نگرشی که کنشگری خانواده‌های جذب شده را از کنشگری فعال به ورطه انفعال مطلق در عرصه سیاسی اجتماعی کلان می‌کشد و ظرفیت بخشی از جامعه مذهبی مهدی‌باور را از مسیر تمدنی دور یا خنثی می‌کند.

ایجاد مشغولیت کاذب: در فرایند جایگزینی مناسک فرقه‌ای، جریان‌های انحرافی برای تضعیف هر گونه کنش همسو با جامعه به ایجاد مشغولیت کاذب برای اعضا روی می‌آورند. با این روش، انرژی آزاد شده از ترک مسئولیت‌های اجتماعی خانواده صرف امور فرقه و پیشبرد اهداف آن می‌شود. در جریان علی یعقوبی، مادری گزارش می‌دهد که تمام وقت صبح تا شب خود را برای «کپی برداری مطالب فرقه» صرف کرده و حتی نام فرزندان خود را تغییر داده است (مصاحبه با کارشناس، شهبازیان، ۱۴۰۴/۹/۲۴).

نیز در نمونه جریان منصور هاشمی خراسانی، به والدین توصیه می‌شود که فرزندان خود را به مدارس رسمی نفرستند تا مبادا نظام معرفتی آنان دچار انحراف شود (پایگاه منصور هاشمی خراسانی، ۱۳۹۵: کد ۲۰۳). این دستور، صرفاً توصیه‌ای آموزشی نیست، بلکه تلاشی برای گسستن فرایند جامعه‌پذیری عمومی و جایگزین کردن آن با جامعه‌پذیری فرقه‌ای است؛ فرایندی که در آن کودک به جای درونی‌سازی هنجارها، ارزش‌ها و نمادهای مشترک جامعه، تنها در معرض منظومه معنایی بسته فرقه قرار می‌گیرد. پیامد این فرایند، شکل‌گیری افرادی است که اگر چه از نظر فیزیکی در جامعه حضور دارند؛ از حیث هنجاری و ارزشی، خود را به آن متعلق نمی‌دانند. این وضعیت با آنچه رابرت مرتن از آن به عنوان «بیگانگان واقعی» یاد می‌کند، انطباق دارد؛ افرادی که در قلمرو جغرافیایی جامعه زندگی می‌کنند؛ اما فاقد چارچوب ارزشی مشترک با آن هستند (Merton, 1949: p. 142). افزون بر این، محروم کردن کودکان از نظام رسمی آموزش، امکان دسترسی آنان به سرمایه فرهنگی مشروع، مهارت‌های شناختی و شبکه‌های اجتماعی فراگیر را محدود می‌کند و به باز تولید نوعی فقر سرمایه فرهنگی در نسل بعد می‌انجامد. در نتیجه، این افراد نه تنها از مشارکت فعال در نهادهای علمی، فرهنگی و اجتماعی باز می‌مانند، بلکه توان ایفای نقش در فرایند تولید دانش، نوآوری و تمدن‌سازی را نیز از دست می‌دهند. بدین ترتیب، انزوای آموزشی در این جریان‌ها صرفاً انتخابی تربیتی نیست، بلکه سازکاری برای باز تولید هویت فرقه‌ای و تضعیف سرمایه انسانی و فرهنگی جامعه در بلند مدت به شمار می‌آید.



انحراف در مسیر کنش: از تقدس زدایی تا جنایت

مفهوم «مسیر کنش» به معنای جریان مداوم رفتاری است که افراد برای رسیدن به اهداف خود، آن را دنبال می‌کنند. وقتی تعریف موقعیت تغییر می‌کند، فرد برای رسیدن به هدف مقدس، مثل ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف یا رضایت رهبر فرقه، به اعمالی دست می‌زند که در حالت عادی «جنایت و گناه» محسوب می‌شود؛ اما در دستگاه معنایی فرقه با نوعی فضیلت سازی توجیه می‌شود.

وارونگی ارزش و توجیه وسیله برای هدف

جریان‌های انحرافی با دگرگون سازی اصول اخلاقی، ارزش‌ها را وارونه می‌کنند و اصل ماکیاولیستی «هدف وسیله را توجیه می‌کند» را در پوشش دینی اجرا می‌کنند. تغییر در تعریف امر اخلاقی باعث می‌شود تا کنشگر مذهبی، به زشت‌ترین اعمال تن بدهد که نمونه‌های تکان دهنده بسیاری را می‌توان در برخی از جریان‌های انحرافی مشاهده کرد. برای نمونه برخی گزارش‌های میدانی کارشناسان مهدویت در مواجهه با افراد جذب شده به جریان احمد اسماعیل بصری، حکایت از آن دارد که به یکی از بانوان چنین القا شده بود که برای رشد جریان می‌تواند حتی عمل منافی عفت (زنا) انجام دهد؛ چرا که هدف نصرت امام بر هر امری مقدم است. در موردی دیگر، اعضای خانواده بدون اطلاع سایرین، طلاها و مایملک خود و بستگان را فروخته تا با هدف نصرت فرقه، از کشور خارج شوند (مصاحبه با کارشناس، شهبازیان، ۱۴۰۴/۹/۲۴).

کنترل نسلی نمادین: برخی فرقه‌های انحرافی برای ایجاد وابستگی هرچه شدیدتر به کنترل نسلی اعضا روی می‌آورند که در این‌جا مسیر کنش خانواده به سوی نابودی حیات زیستی می‌رود. برای مثال در جریان منصور هاشمی خراسانی دستوری مبنی بر توقف فرزندآوری برای پاکیزگی نسلی صادر شد. زنی که همسرش جذب این جریان شده بود، به رغم میل باطنی و صرفاً به دلیل عشق به همسر که اطاعت از دستورهای فرقه‌ای را لازم می‌دانسته به سقط جنین خود اقدام می‌کنند (مصاحبه با کارشناس، شهبازیان، ۱۴۰۴/۹/۲۴). مشابه این رفتار در گروهی دیگر نیز دیده می‌شود که سرکرده جریان پس از ارتباط با زنان متعدد، آن‌ها را به سقط جنین وادار و این رفتار را با مفهوم خدمت به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و تشکیلات توجیه می‌کرد (آرشیو مرکز تخصصی مهدویت، گروه ادیان و فرق، ۱۴۰۴: ش ۲). از منظر تحلیل کنش متقابل، در این



موارد، «من فردی» (I) کاملاً مقهور «من اجتماعی فرقه‌ای» (Me) شده است؛ به گونه‌ای که فرد برای کسب تأیید از رهبر فرقه، شنیع‌ترین اعمال را به عنوان «مجاهدت» در صحنه زندگی اجرا می‌کند و اخلاق عمومی به نفع اخلاق تشکیلاتی مصادره می‌شود.

گسست پیوندها و تقابل رفتاری در نهاد خانواده

در سطح خرد، مهلک‌ترین ضربه به خانواده توسط جریان‌های انحرافی گسست پیوندها و شکل‌گیری تقابل رفتاری است. در این جا افراد خانواده «همسر/ فرزند/ پدر/ مادر» نقش خود را رها و نقش سرباز فرقه را ایفا می‌کنند که به فروپاشی خانواده منجر می‌شود. گافمن این پدیده را با مفاهیمی چون مدیریت نقش و فاصله تبیین می‌کند (گافمن، ۱۹۶۱: ص ۱۰۵).

تعارض نقش و فاصله گرفتن از نقش خانوادگی: گافمن معتقد است افراد در نقش‌های مختلف (پدر/ همسر/ فرزند) سطحی از پایبندی به نقش را به نمایش می‌گذارند؛ اما زمانی که فرد به فاصله گرفتن از نقش دچار می‌شود، پیوند عاطفی و تکلیفی خود را با آن نقش قطع می‌کند (گافمن، ۱۹۶۱: ص ۱۰۵). برای مثال، در جریان‌های انحرافی، با باز تعریف این نقش‌ها پای‌بندی به آن را متزلزل می‌کنند. برای مثال که پیش‌تر نیز اشاره شد، جریان منصور هاشمی خراسانی، سلب ولایت از پدر به بهانه «سفاهت اعتقادی»، مصداق بارز تخریب نقش پدری است که با این ابزار فرد را به فاصله گرفتن از نقش «فرزندی» وادار می‌کند (پایگاه اطلاع رسانی دفتر منصور هاشمی خراسانی، پرسش و پاسخ، کد ۲۰۳)؛ همچنان که در جریان عرفان‌نما (ح ر م س) سلب اقتدار همسران و واداشتن آن‌ها به انفعال در برابر تعرض به حریم خصوصی، نشان‌دهنده فروپاشی نقش همسری در برابر نقش مریدی است (آرشیو مرکز تخصصی مهدویت، ۱۴۰۴: ش ۳)؛ حالتی که فرد دیگر به انتظارات متقابل در خانواده پاسخ نمی‌دهد؛ زیرا فرد دیگر مهم در این مواقع از همسر و پدر یا مادر، به رهبر فرقه تغییر یافته است.

جابه‌جایی مرزهای جلوی صحنه و پشت صحنه در روابط خانوادگی: یکی از مفاهیم که گافمن در کتاب نمود خود در زندگی بدان پرداخته، تمایز میان جلو صحنه و پشت صحنه است (گافمن، ۱۹۶۱: ص ۱۰۷-۱۲۰ و ریتزر، ۱۳۸۴: ص ۲۹۲-۲۹۷). از این منظر خانواده به طور طبیعی حریم پشت صحنه و مایه آرامش است؛ اما جریان‌های انحرافی با ورود به خصوصی‌ترین



لایه‌های زندگی این مرزها را جابه‌جا می‌کنند. برای مثال بانوی جذب شده به جریان احمد اسماعیل بصری، با استفاده از روبنده در مقابل همسر شرعی خود، یک کنش نمادین برای اعلام تغییر مرزهای خانوادگی و تمایز اعتقادی به نمایش می‌گذارد. او با این کار فضای خانه را که باید محل راحتی و آرامش اعضای خانواده باشد، به ویتترین جلو صحنه محل تقابل اعتقادی تبدیل می‌کند. از این‌رو، جریان‌های انحرافی با غریبه‌سازی اعضای خانواده با یکدیگر پیوندهای فکری و عاطفی را متلاشی کرده و مانع همسویی اعضای خانواده می‌شوند (مصاحبه با کارشناس، شهبازیان، ۱۴۰۴/۹/۲۴ و حیدری چراتی، ۱۴۰۴/۹/۹).

خیانت مقدس: اوج این تقابل زمانی رخ می‌دهد که وفاداری به فرقه، جایگزین وفاداری به همسر می‌شود. گزارش‌های میدانی حاکی از آن است که در برخی موارد، عضو فرقه برای تسهیل ارتباط نامشروع رهبر یا عضو دیگر با همسرش، شوهر آن زن را به نهادهای امنیتی لو داده تا در زمان بازداشت وی، فضای ارتباط فراهم شود. یا بالعکس، زنی برای ارتباط با مردی دیگر در فرقه، همسر خود را قربانی کرده است (مصاحبه با کارشناس، شهبازیان، ۱۴۰۴/۹/۲۴).

در مجموع، تحلیل سطوح سه‌گانه نشان می‌دهد که انحراف مهدوی، فرایندی پیوسته و سیستماتیک است: ۱. ابتدا در سطح بینش، با تغییر «معانی نمادین» و باز تعریف موقعیت (مانند تعریف جهان به عنوان فضایی فاسد و غیرقابل اصلاح)، شناخت فرد دگرگون می‌شود؛ ۲. سپس در سطح گرایش، ذائقه و امیال فرد تغییر کرده و احساساتی نظیر «نفرت از جامعه» و «شیفتگی به انزوا» شکل می‌گیرد؛ ۳. در نهایت در سطح کنش، این تغییرات درونی به رفتارهای عینی نظیر ترک تحصیل، فروپاشی خانواده، قطع صله رحم و حتی جنایت منجر می‌شود.

در این مسیر، «هدف غایی» از تمدن‌سازی به «فرار از جامعه» تغییر یافته و خانواده که باید سلول بنیادین تمدن باشد، به کانونی برای باز تولید انفعال و گریز از مسئولیت‌های شهروندی بدل می‌گردد. در این نقطه، «انتظار» کارکرد خود را به عنوان محرک حرکت از دست می‌دهد و به ابزاری برای توجیه بی‌عملی و تقابل با جامعه تبدیل می‌شود.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با بهره‌گیری از چارچوب نظری کنش متقابل نمادین، نشان داد که جریان‌های انحرافی مهدوی صرفاً با ارائه تفسیری متفاوت از آموزه‌های مهدویت، خانواده را با چالش مواجه نمی‌کنند، بلکه از طریق دستکاری در نظام معناسازی افراد، چرخه جامعه‌پذیری آنان را بازسازی و هویت جدیدی را جایگزین هویت دینی و اجتماعی اصیل می‌کنند. بر اساس این الگو، فرایند تأثیر گذاری این جریان‌ها از سطح شناخت آغاز و پس از تغییر در نظام معنا، به بازسازی گرایش‌ها و در نهایت به تغییر الگوهای رفتاری منتهی می‌شود. بنابراین، آسیب اصلی این جریان‌ها را باید نه در رفتارهای ظاهری، بلکه در اختلال در سازکار تولید معنا و جامعه‌پذیری جست‌وجو کرد.

لذا مهم‌ترین دستاوردهای نظری این پژوهش، تبیین رابطه زنجیره‌ای میان گسست معرفتی، گسست گرایشی و گسست کنشی در خانواده تراز تمدن نوین اسلامی است. یافته‌ها نشان داد که جریان‌های انحرافی با تحریف مفاهیم بنیادینی مانند انتظار، ولایت، ظهور، مرجعیت دینی و تعریف موقعیت، نخست موجب گسست معرفتی می‌شوند. این گسست، به تدریج نگرش‌ها، احساسات، انگیزه‌ها و تعلقات افراد را دگرگون ساخته و گسست گرایشی را رقم می‌زند؛ به گونه‌ای که احساس مسئولیت اجتماعی جای خود را به انزوا طلبی، فرقه‌گرایی، احساس برگزیدگی و بی‌اعتمادی نسبت به جامعه می‌دهد. استمرار این فرایند، در نهایت به گسست کنشی منجر می‌شود؛ مرحله‌ای که در آن، رفتارهایی نظیر ترک مشارکت اجتماعی، کاهش تعامل با نهادهای رسمی، اطاعت مطلق از رهبر فرقه، جامعه‌پذیری فرقه‌ای فرزندان و گسست از شبکه‌های اجتماعی مشروع بروز می‌یابد. از این رو، می‌توان گفت که گسست کنشی، پیامد طبیعی گسست گرایشی و آن نیز محصول گسست معرفتی است که به طور خلاصه در جدول زیر ارائه می‌شود.

مرحله	سازکار جریان انحرافی	پیامد مستقیم	پیامد میان‌مدت	پیامد نهایی
-------	----------------------	--------------	----------------	-------------



مرحله	سازگار جریان انحرافی	پیامد مستقیم	پیامد میان مدت	پیامد نهایی
۱. گسست معرفتی	تحریف مفاهیم بنیادین مهدویت (انتظار، ولایت، ظهور)، بازتعریف «موقعیت» و القای روایت‌های بدیل، تضعیف مرجعیت علمی و دینی، جامعه‌پذیری فرقه‌ای	اختلال در نظام شناختی و معیارهای تشخیص حق از باطل	شکل‌گیری جهان‌بینی فرقه‌ای و فروپاشی اعتماد معرفتی	آغاز چرخه گسست اجتماعی
۲. گسست گرایشی	بازسازی عواطف و انگیزه‌ها بر پایه معانی جدید، ایجاد ترس از جامعه، احساس برگزیدگی، مرزبندی «ما/دیگران»	کاهش تعلق اجتماعی، افزایش انزوا، وابستگی عاطفی به رهبر فرقه	تضعیف سرمایه اجتماعی و سرمایه فرهنگی خانواده	فرقه‌گرایی و واگرایی اجتماعی
۳. گسست کنشی	هدایت رفتارها بر اساس هنجارهای فرقه‌ای، ترک مشارکت اجتماعی، فاصله از نهادهای رسمی، محدودسازی تعاملات اجتماعی، اطاعت مطلق از رهبر فرقه	کاهش مشارکت مدنی، گسست ارتباطات خانوادگی و اجتماعی، جامعه‌پذیری فرقه‌ای نسل جدید	بازتولید انحراف در نسل بعد و کاهش ظرفیت تولید سرمایه انسانی	تضعیف خانواده تراز تمدن نوین اسلامی
۴. پیامد تمدنی	استمرار چرخه جامعه‌پذیری فرقه‌ای و بازتولید هویت بسته	کاهش سرمایه فرهنگی، اجتماعی و معرفتی جامعه	تضعیف انسجام اجتماعی و کاهش مشارکت در تحقق اهداف تمدنی	اختلال در فرآیند شکل‌گیری تمدن نوین اسلامی

الگوی مفهومی مذکور نشان می‌دهد که مسیر تأثیرگذاری جریان‌های انحرافی، یک مسیر خطی و دفعی نیست، بلکه زنجیره‌ای تدریجی است که از تغییر در معنا آغاز شده، به تغییر در گرایش‌ها می‌انجامد و در نهایت، رفتارهای فردی و خانوادگی را دگرگون می‌سازد. استمرار این چرخه، زمینه باز تولید جامعه‌پذیری فرقه‌ای در نسل‌های بعد را فراهم می‌کند و ظرفیت خانواده برای ایفای نقش تمدن‌ساز را کاهش می‌دهد.

از منظر کاربردی، مقابله با این فرایند به مداخلاتی فراتر از پاسخ‌های صرفاً اعتقادی نیازمند است. نخست، لازم است برنامه‌های سواد رسانه‌ای تخصصی برای خانواده‌ها طراحی شود تا والدین بتوانند شاخص‌های محتوای فرقه‌ای، شیوه‌های جذب در شبکه‌های اجتماعی، الگوهای نفوذ شناختی و فنون اقناع روان‌شناختی این جریان‌ها را شناسایی کنند. همچنین، تولید محتوای معتبر و جذاب مهدوی در بسترهای پرمخاطب فضای مجازی و تقویت مرجعیت علمی و رسانه‌ای نهادهای دینی ضروری است. نیز آموزش معلمان، مشاوران مدارس، روحانیان و فعالان فرهنگی برای شناسایی نشانه‌های اولیه گرایش نوجوانان به شبکه‌های فرقه‌ای؛ از جمله انزوای تربیتی، قطع ارتباط با نهادهای رسمی، احساس برگزیدگی، پذیرش مرجعیت‌های ناشناخته در فضای مجازی و تغییر ناگهانی در الگوهای رفتاری و اعتقادی، می‌تواند در پیشگیری زود هنگام نقش مهمی ایفا کند. برگزاری دوره‌های آموزشی ویژه والدین درباره شیوه‌های گفت‌وگوی مؤثر با فرزندان، ارتقای تفکر انتقادی، راستی‌آزمایی اخبار و تحلیل محتوای دینی در فضای مجازی نیز از اموری است که می‌تواند تاب‌آوری شناختی خانواده را در برابر جریان‌های انحرافی افزایش دهد. همچنین، ایجاد شبکه‌های مشاوره تخصصی میان مراکز دینی، مراکز مشاوره خانواده و نهادهای آموزشی، امکان مداخله به‌هنگام در موارد در معرض خطر را فراهم خواهد ساخت.



۱. ابراهیمی، حاج عبدالرضا خان (بی‌تا). **نود مسئله**، بی‌جا، منتشر شده در سایت الابرار.
۲. اخگری، محمدرضا (۱۳۶۷). **ولایتی‌های بی‌ولایت**، تهران، نشر پرچم.
۳. آرشیو مرکز تخصصی مهدویت، گروه ادیان و فرق، ۱۴۰۴، شماره ۲.
۴. آرشیو مرکز تخصصی مهدویت، ۱۴۰۴، شماره ۳.
۵. اسعدی، محمدمصطفی (۱۴۰۰). «**کارکردشناسی فرهنگی و تمدنی خانواده انگاری جامعه از دیدگاه قرآن کریم**»، نشریه علمی تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، شماره ۴۲، (ص ۷-۳۲).
۶. اسعدی، محمدمصطفی، عرفان، امیر محسن (۱۳۹۹). «**الگوی گرایشی رشد فرهنگی انسان از دیدگاه قرآن کریم**»، مجله پژوهش‌های قرآنی، شماره ۲، پیاپی ۹۵، (ص ۵-۲۸).
۷. آقا تهرانی، مرتضی و حیدری‌کاشانی، محمدباقر (۱۳۹۳). **خانواده و تربیت مهدوی**، قم، نشر کتاب یوسف.
۸. باقی، عمادالدین (۱۳۶۳). **در شناخت حزب قاعدین (موسوم به انجمن حجتیه)**، بی‌جا، نشر دانش اسلامی.
۹. حسن، استیون (۱۴۰۰). **مبارزه با کنترل ذهنی فرقه‌ها**، مترجم: معصومی‌زاده، سما، تهران، نشر وانیا.
۱۰. حسینی خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۹۸). **تمدن اسلامی (مکتب انقلاب اسلامی)**، تهران، نشر بنیاد فرهنگ و اندیشه انقلاب.
۱۱. حسینی خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۹۷). **روشنای آینده**، گردآورنده: هلودی، موسی، تهران، دفتر حفظ و نشر آثار آیت الله العظمی خامنه‌ای.
۱۲. حسینی خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۹۸). **زن و خانواده**، گردآورنده: بانکی‌پور فرد، امیر حسین، تهران، دفتر حفظ و نشر آثار آیت الله العظمی خامنه‌ای.
۱۳. حسینی خامنه‌ای، سیدعلی (بی‌تا). **بیانات (سخنرانی‌های رهبر جمهوری**

اسلامی ایران)، بی‌نا، بی‌جا.

۱۴. حسینی خامنه‌ای، سیدعلی (بی‌تا). گام دوم، تهران، دفتر حفظ و نشر آثار آیت الله العظمی خامنه‌ای.

۱۵. ریتزر، جورج (۱۳۸۴). نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، مترجم: ثلاثی، محسن، تهران، نشر علمی.

۱۶. سلیمی افجانی، محمدرضا (۱۴۰۳). «بررسی تأثیرات اخلاقی، اعتقاد به مهدویت در خانواده اسلامی»، مجله معرفت، شماره دوم، پیاپی، ۳۱۷، (ص ۶۵-۷۳).

۱۷. سینگر، مارگارت تالر (۱۳۹۹). فرقه‌ها در میان ما، مترجم: خدابنده، ابراهیم، تهران، نشر ماهریس.

۱۸. شهریار، روح‌الله (۱۴۰۲). «مبانی و اصول رشد اخلاقی خانواده تراز تمدن نوین اسلامی از منظر بیانیه گام دوم انقلاب»، مجله مطالعات سیاسی، ش ۵، (ص ۲۱۳-۲۳۱).

۱۹. کرمانی، حاج محمدکریم خان (۱۳۵۱). ازهاق الباطل فی رد البایه، بی‌جا، انتشارات سعادت.

۲۰. کرمانی، حاج محمدکریم خان (۱۳۱۳). سی فصل، بی‌جا، انتشارات گلزار حسنی.

۲۱. مصاحبه با کارشناس، دکتر حجت حیدری چراتی، ۱۴۰۴/۹/۹.

۲۲. مصاحبه با کارشناس، دکتر محمد شهبازیان، ۱۴۰۴/۹/۱۲.

۲۳. مصاحبه با کارشناس، دکتر محمد شهبازیان، ۱۴۰۴/۹/۲۴.

۲۴. معاونت پژوهش و آموزش مؤسسه‌ی پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی (۱۴۰۲). تمدن نوین اسلامی (رهنامه ۳۹)، قم، انتشارات انقلاب اسلامی.

۲۵. نصیری، مهدی (۱۳۹۸). عصر حیرت (جستاری کلامی پیرامون حکمرانی فقهی و تمدن‌سازی اسلامی در عصر غیبت و سیطره مدرنیته)، تهران، انتشارات مکتبه الصدیقه الشهیده.

۲۶. ملکی‌راد، محمود (۱۳۹۸). نقش انتظار در تعالی خانواده، قم: نشر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.



۲۷. پایگاه اطلاع رسانی دفتر منصور هاشمی خراسانی (۱۳۹۹). بخش پرس و پاسخ، کد

<https://www.alkhorasani.com/fa/content/14253/>، ۴۹۳

۲۸. پایگاه اطلاع رسانی دفتر منصور هاشمی خراسانی (۱۳۹۵). بخش پرسش و پاسخ،

<https://www.alkhorasani.com/fa/content/7812/>، ۲۰۳ کد

29. Abd Razak, M. I., Abdul Rahim, R. A., Ramli, M. A., Hj. Kahal, S. M., & Mohamed Ratha, R. A. (2018). Analisis fahaman ekstremis agama dan media sosial di Malaysia (Analysis of extreme religion followers and social media in Malaysia). *Asian Journal of Environment, History and Heritage*, 2(1), 91–103.
30. Becker, Howard S, 1963. *Outsiders: Studies in the Sociology of Deviance*, New York, The Free Press.
31. Bulmer, Herbert, 1969. *Symbolic Interactionism: Perspective and Method*, Berkeley and Los Angeles, University of California Press.
32. Goffman, Erving, 1956. *The Presentation of Self in Everyday Life*. Edinburgh, University of Edinburgh, Social Sciences Research Centre.
33. Mead, George Herbert, 1934. *Mind, Self and Society, From the Standpoint of a Social Behaviorist*, Chicago, The University of Chicago Press.
34. Merton, Robert K, 1949. *Social Theory and Social Structure*, New York, The Free Press.
35. Thomas, William Isaac; Thomas, Dorothy Swaine, 1928. *Child in America: Behavior Problems and Programs*, New York, Alfred A. Knopf.